روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۵ مرداد ۱۳۹۳ • ۲۹ رمضان ۱۴۳۵ • ۲۷ جولای ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۷۴ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۳ • اذان صبح‌فردا ۴:۳۰ • طلوع آفتاب ۶:۰۹

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

۶۰۰ نفر ۸۰میلیون‌نفر را خوردند

پوریا عالمی

• اس‌ام‌اس «ایلنا» آمد که نوشـــته بود: «عضو ستاد مبارزه با مفاســد اقتصادی کشــور گفــت: اکنون یک‌چهارم نقدینگی کل کشــور در اختیار ۶۰۰ نفر است که این رقم حدود صدهزارمیلیاردتومان است.»

بعد از بانک تماس گرفتند و به‌دلیل عقب‌افتادن اقســاط این لکنته می‌خواهند آمبولانس را مصادره کنند و بفروشند. من هم گازش را گرفتم و رفتم بانک و گفتم: ببین پدرجــان، الان صدهزارمیلیاردتومان دست ۶۰۰نفر است، که هنوز هم سیر نشده‌اند و باز هم دارند می‌خورند. درست؟ خب صدمیلیون‌تومان هم به من تسهیلات بدهید بروم هم زن بگیرم، هم خانه اجاره کنم، هم ماشینم را عوض کنم.

گفتند باید دوتا ضامن زنده، یک سند منگوله‌دار، یک‌کیلو سفته، ۲۰لیتر خون در شیشه، مهره چپ مــار، ۶۰۰کیلو پــر مگس ماده، همچنیــن کلیه و طحالت را در لگن بگذاری و بیاوری، تا به درخواست رســیدگی شــود، اگر شــرایطش را داشــتی شاید صدهزارتومان وام گرفتی.

گفتم: خیلی ممنون. و با انگشت باهاشان بای‌بای کردم و آمدم بیرون.

حــق دارند. الکی نیســت که. اگر قرار باشــد به هرکس و ناکسی تســهیلات بدهند، کی جواب آن ۶۰۰ نفر بدبخت را بدهد؟ یعنی از گلوی آن ۶۰۰ نفر بزنند و بگذارند دهان این ۷۰،۸۰میلیون‌نفر ؟ انصاف است؟ نیست دیگر.

- بعــد هــم ما بررســی کردیــم دیدیــم آقای احمدی‌نژاد راست می‌گفت چندمیلیون شغل درست کرده است. کو؟ مثلا همین ۶۰۰ نفر تا پیش از این بیکار بودند، الان خوشــبختانه باکار هستند. با این وضعی که می‌بینیم به نظر ما، وزارت کار رسما باید «مفاســد اقتصادی» را به‌عنوان شغل در نظر بگیرد و بیمه‌شان کند.

۶۰۰نفر توی ۷۰،۸۰میلیون‌نفر به نظر شما کم است؟ بله؟ یعنی اقلیت هستند؟ هستند دیگر. بفرما. بعد می‌گویند اوضاع و احوال اقلیت‌ها خوب نیست. هست دیگر. نمونه‌اش همین اقلیت ۶۰۰ نفری، که حالشان از اکثریت ۸۰میلیون‌نفری بهتر است.

بعد دیروز «فارس» گزارش داده بود شکاف طبقاتی در ایران بهتر از شــکاف آمریکا و روسیه است. قربان دستت، با این شکافی که ما می‌بینیم یا تعریفمان از شکاف بهتر فرق دارد، یا بینمان شکاف افتاده و شما آن طرفی ما این طرف.

حــالا محمودرضا خاوری بماند که عاقبت‌به‌خیر شــد و رفت بغل سلین دیون و همسایه‌شان شد، اما شــکاف بزرگ، بابک زنجانی، چی؟ طرف یک‌طوری خورده که می‌گویند چیزی که هنوز نخورده و اموال زنجانی را بگیرند کفاف بدهی‌ش را نمی‌دهد.

بعد هــم اصــلا صدهزارمیلیاردتومان نقدینگی کشور دســت ۶۰۰ نفر باشد، ما داریم حساب‌کتاب می‌کنیم ۳۰۰هزارمیلیاردتومان دیگر نقدینگی کشور کجاست؟ دست من؟ای‌ای... تابلو شد؟ای خدا... یعنی می‌شود من هم شغل مناسب پیدا کنم و جزو مفاسد اقتصادی کشور بشوم و توی خبرهای خبرگزاری‌ها بــرای اینکه احترامم در جامعه حفظ شــود، تبدیل به «حروف الفبا» بشــوم؟ فکر کن... پ. ع سه‌چهارم نقدینگی کشور را خورد و الان رفته خارج بغل کامران و هومن، همسایه‌شان شــده. (بله، من اختلاس هم کنم و بروم خارج هم کشــورم را فراموش نمی‌کنم که بروم بغل سلین دیون همسایه شوم، می‌روم بغل کامران و هومن.)

کارتون خواب

فیروزه مظفری
firoozeh.mozaffari@gmail.com

شاخص رضایت از زندگی

کنار گود

پُشت صحنه

جعفر مدرس صادقی

نمایشــی که توی قاب باشــد و با فاصله تماشا می‌کنی به چه درد می‌خورد؟ نمایشــی که توی قاب باشد چه فرقی دارد بــا تصویری که افتاده اســت روی پرده‌ای که با فاصله تماشا می‌کنی؟ تماشاچی دلش می‌خواهد برود توی نمایش. تماشاچی از روی صندلی خودش پا شده است و رفته است توی نمایش. چند بار خوب اســت این تماشــاچی را از روی سن کشیده باشند پایین و از در تالار نمایش انداخته باشند بیرون و تحویلش داده باشند به انتظامات؟ تماشاچی از روی صندلی خودش پا شده است و دارد می‌رود توی خودِ فیلم. ســالها طول کشید تا بفهمند که این تماشاچی نمی‌خواهد نمایش را به هم بریزد، سالها طول کشید تا بفهمند که این تماشاچی نمی‌خواهد سینما را به هم بریزد. این تماشاچی سیلی‌ها خورد و لگدها خورد تا ثابت کند که دیوانه نیست، این تماشاچی سیلی‌ها خورد و لگدها خورد تا ثابت کند که فقط دوســت دارد برود توی خودِ نمایش و توی خودِ فیلم، دوســت دارد نمایش را از توی خودِ نمایش تماشا کند و نه از بیرون، از گوشــه و کنار صحنه و از پُشــت صحنه تماشا کند و نه از بیرون. قول می‌داد که توی دســت و پا نباشــد و هیچ ســر و صدایی نکند و فقط یک گوشــه‌ای بایستد به تماشــا. هم ســر تمرین می‌رفت و هم ســر اجرا. فقط یک گوشه‌ای می‌ایستاد تماشا می‌کرد و هیچ کار دیگری نمی‌کرد. کارگردان بداخلاقی که همیشه سر بازیگرها داد می‌کشید و به آنها فحش می‌داد، هیچ کاری به کار او نداشت. اصلن مثل این که او را نمی‌دید. این آقای کارگردان چرا این‌همه عصبانی است و چرا این‌همه سر بازیگرها داد می‌زند؟ صدای هیچ‌کدام از بازیگرها درنمی‌آید. دلش به حال بازیگرها می‌سوزد. دلش می‌خواهد به جای یکــی از این بازیگرها یک جوابی به این آقای کارگردان بدهد، اما قول داده اســت که یک گوشه‌ای بایستد و هیچ سر و صدایی نکند. اما این بازیگرها را هم اگر به حال خودشان رها کنی، همه دلشان می‌خواهد فقط توی نقش خودشــان بازی کنند. چه بازیگرهایی که یک عمری در نقــش خودشــان بازی کرده‌اند و بــازی می‌کنند و هیچ کارگردانی جرئت نمی‌کند سر آنها داد بکشد! کارگردانه فقط زورش به جوان‌ترها می‌رسد و به تازه‌کارها. چه بازیگرهایی که یک عمری دیالوگ‌ها را فقط به شیوه‌ی خودشان ادا کرده‌اند و ادا می‌کنند و هیچ کاری به کار متن ندارند و هیچ کاری به داســتان نمایش ندارند و نمایش را به جای دیگری می‌برند! بازیگــری که در نقش یک اســتاد پیــر مریض‌احوالی بازی می‌کند که از اوّل فیلم تا آخر فیلم توی تخت خواب است و زیر لحاف است و دارد می‌میرد، تازه‌کار است. تازه‌کار به این معنی که برای اوّلین بار اســت که توی یک فیلم سینمایی بازی می‌کند. دختری که عاشق پسر استاد بوده است و قرار است که با پسر استاد ازدواج کند، حالا که دارد از خودِ استاد پرستاری می‌کند، عاشق استاد شده است. استاد از اوّل فیلم تا آخر فیلم فقط سه چهارتا دیالوگ دارد. یک جا باید بگوید من به درد تو نمی‌خورم! و یک جای دیگر باید بگوید پســر من عاشــق تو است! و یک جای دیگر باید بگوید حیف شد! خیلی حیف شــد! اما همین سه چهارتا جمله را بلد نیست بگوید و کارگردان هی سر او داد می‌کشد. مابقی داستان فقط خوابیده اســت توی تخت خواب و زیر لحاف است و لحاف آمده است تا درست زیر چانه‌ی استاد. تماشاچی استاد را فقط از نیمرخ می‌بیند که از اوّل فیلم تا آخر فیلم خوابیده است و چشمهاش بسته است. اما سر صحنه همه‌چی فرق می‌کند. وقتی که کارگردان اســتراحت می‌دهد، استاد چشمهاش را باز می‌کند، لحاف را کنار می‌زند و می‌نشیند لب تخت. یک سیگار روشن می‌کند و یک چایی داغ هم برای او می‌آورند. برای آنهایی که سر صحنه‌اند خاطره تعریف می‌کند: آن زمانی که توی نمایش «اســتاد» بازی می‌کرد و آن زمانی که توی نمایش «چشم به راه گودو» بازی می‌کرد. تعریف می‌کند که چه روزگار سختی داشت. می‌گوید کار نمایش خیلی سختتره از کار فیلم. می‌گوید اگه از همان اوّل آمده بودم توی سینما، حالا به یک جایی رســیده بودم و یک آدمی شده بودم برای خودم و این‌همه فحش نمی‌خوردم. می‌گوید آنهایی که با کار نمایش شروع می‌کنند، عمر خودشان را تلف می‌کنند و یک عالمه باید زحمت بکشند تا به اینجایی که ما هستیم برسند. می‌گوید حیف شــد! خیلی حیف شد! کارگردان داد می‌زند آفرین! همین جوری بگو که الان گفتی!

پاسخ به فراخوان

فرهنگ‌سازی خیرخواهی

اشرف بروجردی

موضوعاتی از قبیل صرفه‌جویی در مبحث افطاری‌دادن و تجمل‌گرانبودن باید تبدیل به یک فرهنگ عمومی شود که مــردم ایثار و فداکاری و کمــک به همنوع و توجه به اطراف و زندگی همســایگان را در اولویت قرار دهند. اینکه پیغمبر ما گفته‌اند تا ۴۰منزل اطراف منزل شما، همسایه محسوب می‌شــود به این دلیل اســت که حساســیتمان را نسبت به اطرافیان حتی تا ۴۰منزل آنسوتر بالا ببریم. متاسفانه این‌روزها این فرهنگ همدلی کمرنگ شــده. البته افراد خیرخواه هم بسیار هستند منتها باید برای ترویج خیرخواهی فرهنگسازی کنیم طوری که همه مردم احساس کنند تکلیفشان این است که نسبت به اطرافیانشان مسوولیت داشته باشند و مشکلات نزدیکانشــان را برطرف کنند. ماه رمضان یک فرصت است، باید از آن به بهترین نحو اســتفاده کــرد، چراکه در این ماه خداوند درهای رحمتــش را روی بندگان باز کرده و همه را می‌بخشد و تحت حمایت قرار می‌دهد و ما به‌عنوان کسی که ادعای پرســتش او را داریم باید پیرو خواست‌ها و تاکیدات او باشیم. با راه‌های متفاوتی می‌توان ایثار و فداکاری را تعمیم و گذشت را اشاعه داد. کسانی که سفره افطار پهن می‌کنند باید ساده‌زیستی را مدنظر داشته باشند و سفره‌شان رنگین نباشد و در همین نشست‌وبرخاست‌هاســت که می‌توان ارتباطات را گســترش و فرهنــگ ایثــار را تعمیم داد و از حــال و روز اطرافیانشان باخبر شد و به یکدیگر یاری رساند. هر خانواده و مجموعه و تشکلی مثلا می‌تواند صندوق تعاونی خودجوشی داشــته باشــد. خوب اســت که صندوق قرض‌الحسنه‌ای با مسوولیت بزرگ‌ترهایی در جمع و فامیل باشد که افراد بتوانند از آن طریق به نزدیکانشان کمک کنند. اینگونه یک رقابتی هم برای ایثارکردن و کمک به همنوع ایجاد می‌شــود که به مرور همان فرهنگسازی را منجر خواهد شد. با اینکه زندگی آپارتمانــی کار را ســخت کرده امــا در همین مجموعه‌های مسکونی کوچک هم می‌توان چنین صندوق‌هایی راه‌اندازی کرد و خیرخواهی را ترویج داد.

گزارش فردا

درباره آنان که فلسطین را جور دیگری می‌بینند

همه شبیه «نتانیاهو» نیستند

امیلی امرایی

خارچشم دولت دست‌راســتی اسراییل است و دوست قدیمی زنان غزه. او را شــجاع‌ترین گزارشــگر اســراییلی می‌دانند، «نوام چامســکی» گفته بــود: «او آبروی یهودیان اســت.» «امیره هص» جوان نیســت، ۵۸سال دارد و یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌نگاران سرزمین‌های اشغالی است، حالا این‌روزها تصمیم گرفته خبررسانی را در فضای «توییتر» هم دنبال کند، تا پیش از جنگ اخیر علاقه‌ای به اســتفاده از فضای مجازی نداشت، اما حالا تصمیم گرفته نشان بدهد «اســراییل قربانی نیست.» فلســطینی‌ها در «خان‌یونس» او را می‌شناســند و دوســتش دارند و او را به مسجدی راه دادنــد که در آن پیکر ۲۵نفر از اعضــای خانواده ابوجمعه کنار هم بودند و قرار بود تشییعشــان کنند. او در گزارشی نوشته: «درست ساعت افطار در رمضان خانواده پرجمعیت ابوجمعــه در خان‌یونس، وقتی پای هشــت ســفره که در هشــت آپارتمان پهن بود نشسته بودند بمب‌های اسراییل خانه‌شان را ویران کرد و ۲۵نفر از یک خانواده کشته شدند، امدادگران فلسطینی زخمی‌هایی را از زیر آوارهای این خانه بیرون می‌کشــیدند که باید با اجســاد خانواده‌شان روبه‌رو می‌شــدند.» «امیره هص» می‌گوید: «هربار که با سخنگوی وزارت بهداشت تماس می‌گیریم، تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها چنان رشــد صعودی کرده اســت که انگار در وسط میدان جنگی سرشــار از توپخانه‌های آتش از زمین و هوا باشــیم و البته هستیم، چون اینجا غزه است. بیش از ۵۰۰کشته و سه‌هزار زخمی و البته ۸۵هزار آواره و بی‌خانمان، این آماری است که من نمی‌گویم، بلکه آژانس‌های امداد و سازمان ملل اعلام می‌کند. تنها در حمله اسراییل به محله شجاعیه ۱۷ کودک و ۱۴ زن کشته شــدند، تاکیدم روی این آمار تنها برای این است که از ادبیات جهت‌دار اسراییل که سعی دارد خود را قربانی این جنگ نابرابر نشان دهد، با تکیه بر آمار، پرده بردارم.» او نیمی از ســال را حتی در شرایط آتش‌بس در غزه به‌ســر می‌برد و اولیــن روزنامه‌نگاری بود که از غزه به‌عنوان «زندان بی‌ســقف» یاد کرد. او معتقد است آنچه در غزه رخ می‌دهد غیرانسانی است؛ نه‌تنها مالکیت سرزمین که حتی حق زیســتن هم از مردم غزه سلب شده. پدرومادر هص، یهودیانی ســکولار بودند که گرفتار اردوگاه‌های کار اجباری و مرگ نازی‌ها شــدند، مادر رومانیایی او ۱۰روز را در قطار طی کرد تا به اردوگاه برگن در آلمان برســد. هص می‌گوید: او در طول این مســیر زنان آلمانی را می‌دید که تنها خیره‌خیره نگاه می‌کردند، بی‌هیچ واکنشــی، راستش مــن نمی‌خواهم مثل آن زن‌های آلمانــی فقط نگاه کنم، هرچند وقتی اسراییل بمب‌هایش را روی سر غزه می‌ریزد دیگر فرقی نمی‌کند که یهودی باشــی یا مســلمان. هص شاهد مرگ غیرنظامیانی اســت که درست مثل پدرومادر خودش تنها به جرم نژاد و قومیتشان و اینکه می‌خواهند در سرزمین پدری‌شان زندگی کنند، محکوم به مرگ هستند. او می‌گوید: همه شبیه نتانیاهو فکر نمی‌کنند. با این‌حال او همیشه تهدید می‌شود و نامه‌های توهین‌آمیز بسیاری روی میز کارش در دفتر روزنامه دریافت می‌کند و در آنها او را به نگهبان‌های اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها تشبیه کرده‌اند. خروج از غزه خیلی وقت‌ها غیرممکن است، پس چرا نباید به غزه گفت زندان؟» روح زندگی در غزه مدت‌هاست دچار انسداد اســت، اینجا مدام مرگ در می‌زند، ارتش اسراییل حتی به بیمارســتان‌ها هم رحم نمی‌کند. اما گزارش‌های او چشم بسیاری را به واقعیت موجود در غزه و کرانه باختری گشوده اســت. او از زمان انتفاضه اول تنها گزارشگر اسراییلی است که با مردم فلسطین زندگی کرده است.هص شایسته‌ترین برنده جایزه قهرمان آزادی مطبوعات شناخته شد. او جوایز بسیاری همچون جایزه حقوق بشر برونو کریسکی، جایزه یادبود هرانت دینک و جایزه آزادی بیان آنا لیند را دریافت کرده. خودش می‌گوید: «آخرش می‌دانم با یکی از بمب‌های اسراییلی می‌میرم.»

شعر رنج

جلوداران نبرد

محمدرضا طاهریان

رمق‌مرده، گرسنه
پشت سنگر
سنگری از خون
دمادم دیو در غوغای آتش
بهرشان در فصل بازی
از فصول مرگ می‌خواند.
کلاس درس تاریخ است؛
معلم بعد از این دیباچه می‌پرسد
عزیزانم
کدامین روز، کدامین سال، کجا در پستوی تاریخ
در وحشی‌گری‌های بشر، آنجا
جلودار نبردی بی‌امان
فوج عظیم کودکان بودند!؟
کلاس درس ساکت شد
پس از چندی، یکی برخاست
اجازه هست آقا؟
هان، بگو جانم
چه بسیارند در تاریخ، خیل کودکان،
قربانیان جنگ و خیل کشتگان، فرسنگ‌ها فرسنگ
ولی یک‌جا جلودارند،
آن جا..... ... در فلسطین
غزه خونین

پیشنهاد فردا

• «حکمــت جــوار» عنــوان مجموعه شعری است از سعید برآبادی و دربرگیرنده شعرهای سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ او که انتشــارات «امید مهر» آن را در اولین روز مرداد منتشــر کرده است. شــعرهای این مجموعه عمدتا به زبانی ســاده نوشــته شــده و تجربه‌های شخصی نویســنده در فاصله ســال‌های ملتهب ۸۸ تا ۹۲ هستند. برآبادی پیش از این به‌عنوان روزنامه‌نگار و داستان‌نویسی که جایزه داستان کوتاه دانشجویی را دو دوره متوالی از آن خود کرده بود، شناخته می‌شد و «حکمت جوار» اولین مجموعه شعر مستقل اوست. این کتاب در نوبت چاپ اول با شمارگان هزار نسخه و قیمت پنج‌هزارتومان توسط «امید مهر» منتشر شــده و علاقه‌مندان برای تهیه آن می‌توانند با شماره‌های ۴۴۲۴۶۷۱۶ و ۶۶۹۶۴۱۶۴ در تهران تماس بگیرند.